تحلیلی علمی از اوضاع ایران(1)

**آنچه اینجا آورده می‌شود نه فلسفی بلکه در محدوده علم فیزیک و جامعه شناسی است**

ازآنجا که دنیای قرن بیستم و یکم ترسائی، چه از نظرتندی حوادث، تصمیمات و چه از نظر شکل و تسهیلات زندگی، شباهت اندکی با قرون پیشین خود دارد، دیگر نمی‌توان با نظریه‌های معمولی وقایع و اتفاقات، به بررسی جامعه پرداخت. به ویژه دنیای انسان – ماشین[[1]](#footnote-1)، دنیای تکنولوژی، دنیائی که هر روز سیطره‌ی خود را فزونی می‌بخشد و با آن نه تنها انبوه تضادها و درگیری‌های اجتماعی را سبب می‌شود، بلکه خود نیز **خورشید ممکن‌های** عصر خویش است. ممکن‌هائی که امروز به **ماشین** نیز مانند **انسان** حق و حقوق می‌دهند.

از این رو متفکرین و دولتمندان جهان مترّقی کنونی اجبارأ به نظریه‌ها و روش‌های کاربردی دیگری برای تحلیل و تشریح مسائل، برخوردها، انتظارات، مطالبات مردم، یافتن ریشهﻯ یأس، ناامیدیها و حتی درک "**دین**"، چه از نظر معنی و مضمون و چه از نظر **فونکسیون** نیاز دارند تا بتوانند با ابزاری سزاوار حّل دشواری‌های این زمانه بر دنیای زندگی مسلط شوند.

نگاهی از این زاویه نشان می‌دهد که در این دو دهه اخیر مدام **فرصت‌هائی** پیش آمده‌اند که با خود **ممکن‌هائی** را همراه داشته‌اند. اما تنها ملّتی که این **ممکن‌ها** را **واقعیت** بخشیده، نه تنها **پیشرفت** همه جانبه‌ای را در کشورخویش به راه انداخته ، نه تنها مردمش از **رفاهی** بیشتر و **امنیتی** وسیع تر برخودار گردیده، بلکه **دنیای زندگی** را نیز با **مفاهیم نوینی** گسترش داده است. پس وجود **ممکن‌هائی** که می‌توانند **واقعی** بشوند گویای این حقیقت است که «دنیا می‌تواند طور دیگری هم ممکن باشد». فرازی که در کلام "***کانتین جنسی***"[[2]](#footnote-2)(***جلوه***) نمود دارد.

این نمود که خود پدیده‌ای اساسی در جهان است تا کنون برای انسان قابل رؤیت نبوده است. اما اگر اکنون کسی دانسته به تحلیل پیشرفت‌های کشورهای جهان بپردازد مسلمأ این پدیده را به چشم دل خواهد دید.

جالب اینکه **کلید درک** این **پدیده** در سه مقولهﻯ متصل به همی قرار دارد که در زبان فرنگی لفظ هر سه مقوله مزین به پیشوند CO است :

1. ***پیچیدگی (درهمریختگی)***[[3]](#footnote-3)
2. ***درگیری( تعرض)*** *[[4]](#footnote-4)*
3. ***جلوه (ای از ممکن‌ها)***

به شهادت تاریخ، هرگاه ***ملّتی*** که خود تجسمی از **هوشیاری جمعی** است**،** بتواند میان این سه مقوله یعنی، **پیچیدگی**، **برخورد** و **جلوهﻯ** **ممکن‌ها** رابطه برقرار کند نه تنها برای زندگی خویش شرایط **آسایش**، **آرامش** و **امنیت** فراهم می‌نماید بلکه در**حفظ صلح** و **نگه داشت محیط زیست** نیز نقشی اساسی بازی خواهد کرد.

از سوی دیگر جامعه مترّقی کنونی خودش یک دنیای علمی- منطقی است، دنیائی که خودش می‌تواند خود را تحلیل، تفسیر و تشریح کند.

اما در رابطه با "**پیشرفت**" به نظر می‌رسد چنین جامعه‌ای با **دمکراسی** (حکومت مردم برخود) در تضاد[[5]](#footnote-5) باشد.

این تضاد را می‌توان در آشوب افغانستان طالبانی، درمقایسه وضعیت کشورهای صنعتی **غربی** با کشور مائوئیستی **چین** به خوبی مشاهده کرد. به ویژه در این مقایسه یکی از اصول اساسی جامعه شناسی، یعنی "**تعامل تحوّل آفرین است**"، زیر علامت سئوال قرار می‌گیرد. این گرفتاری هنگامی که موضوع نظام آینده ایران مطرح می‌شود می‌بایستی مورد توجه قرار بگیرد.

یکی از تواناترین و به شهادت تجربه قوی‌ترین تسهیلات در تحلیل و تشریح مسائل امروزی نظریه **سیستم** هاست. اتفاقأ اصول اساسی این نظریه (به معنی ابزار کار جامعه شناسی) همین سه مقوله **پیچیدگی**، **درگیری** و **جلوه** است. مقولهﻯ **جلوه** (ممکن‌ها) خود به خود می‌تواند دنیا را با پذیرش اصل **دوآلیسم** تشریح کند. از این رو در نظریه سیستم‌ها **تحلیل** هر مسئله‌ای به عهدهﻯ "**جلوه**" و **تشریح** آن بردوش **دوآلیسم** گذاشته شده است. این‌ها **دو واژهﻯ اساسی** درعلوم انسانی کنونی هستند که ریشه در فرهنگ قدیم ایران دارند.

درست به این دلیل کانون توجه این نوشته نه تنها مفاهیم "جلوه" و "دوآلیسم" است بلکه از این دو واژه نیز به صورت ابزاری در تحلیل و تشریح مسائل استفاده می‌شود.

توجه بفرمائید ایرانیان نخستین قومی هستند که **نظام شاهنشاهی** را، با **فرهنگ‌های مختلف،** در روی زمین به وجود آورده‌اند. علم تاریخ این کار را به *کورش* **قیصر**ایرانیان نسبت می‌دهد. اما این بزرگی و افتخار نه درمقولهﻯ **شاهنشاهی** بلکه در **مضمون**[[6]](#footnote-6) آن قرار دارد که مبین "**نظام اداره کشور طور دیگری هم می‌تواند باشد**"است. پس *کورش* مخترع ایدهﻯ مدرن امروزی "***جلوه***" یا " ***کانتین جنسی***" است. افزون براین جهانیان، ازهمین یک **جلوه** با "**حقوق بشر**" در تومار منشور *کورش* نیز که "**گونهﻯ دیگری از انسان بودن**" است آشنا می‌شوند.

به این دلیل جنایتکارانی که امروز بر سرزمین *کورش* سلطه یافته‌اند بدون شک جزو اقوام ایرانی نیستند.

ایرانیان امروز می‌بایستی بدانند : «***ملّت ایران هیچ گاه نه افسانه ای بلکه اقداماتشان برای همهﻯ مردم جهان افسانه ای شده است***». *اقبال لاهوتی* فرد و ملّت را زیبا به هم پیوند می‌زند :

 فرد و قوم آئینه‌ی یک دیگرند سلک و گوهر کهکشان و اخترند

فرد می‌گیرد ز ملت احترام ملت از افراد می‌یابد نظام

**پیکرش** از قوم و هم **جانش** ز قوم

***آنچه که نمایشی از فرهنگ ایرانیان قدیم است***.

اما با واژه دوّم یعنی **دوآلیسم که دارای دوقطب** متضاد یا مکمل هم مانند  **نیکی** / **بدی،** **روشنائی** / **تاریکی و یا +/-، ذرّه/موج ا**ست**،** می‌توان در زمینه‌های مختلفی از جهان(مانند مذهب یا اونتولوژی) هرعامی را به وسیله دو قطب مقابل هم توجیه نمود(به این مطلب توجه بیشتری خواهد شد) .

*زردشت* حدود 1800 سال پیش وجود **دنیا** را نتیجه برخورد **روشنائی** و **تاریکی** می‌داند. این دوآلیسم ابتدا به وسیله **مانی‌گرا**ها به اروپا رفته ونخستین بار به وسیله "توماس هایده"[[7]](#footnote-7) به عنوان دو اصل بنیادی در کار رویدادهای جهان (با ذکر نام ایرانیان) معرفی گردیده است. حدود یک قرن بعد نوشته‌های این مورّخ مورد توجه فیلسوف، ریاضیدان و مورِخ آلمانی " *لایبنیتس*"[[8]](#footnote-8) نیز قرار می‌گیرد. به این شکل دوآلیسم تاریکی-روشنائی **زردشت** بر کار فلسفی وی در مورد (تئودیس[[9]](#footnote-9)) ، "خدا چرا شیطان را آفرید"، تأثیری بسزا گذاشته است.

اما **آئین** **زردشت** که گونه‌ای **جهان‌بینی** است خود "**جلوه**"ای از جهان است. امروز تصوّر بسیاری از این گونه جهان‌بینی‌های ممکنه به رشتهﻯ سخن کشیده شده‌اند که آخرین آن‌ها **بیگ بنگ** است. تصورّاتی که به راستی همه نمایشی از توان **جان آدمی** هستند. جانی که **بی پیکر** و پیکری که **بی جان** واقعیت خود را نمی‌تواند در مغز[[10]](#footnote-10) پیدا بکند.

ملاحظه می‌شود که فرهنگ ایران باستان بر چه پایه‌های محکمی استوار بوده است. غفلت نسل‌های گذشته و بی‌اطلاعی ایرانیان امروزی از اینهمه دانائی و توانائی پدرانشان، خود یک سرشکستگی تاریخی، است. به ویژه این سرشکستگی دوبرابر می‌شود هنگامی که ایرانیان قرن بیست یکم ترسائی سعی دارند هویت خود را در **نظام شاهنشاهی** ایران و نه در **دانائی و توانائی‌های پدران** خویش بجویند.

در راه جبران این غفلت‌ها ایرانیان چاره‌ای جز رهائی از اسارت **خود خواسته** خویش ندارند. اسارت در بی‌فکری، اسارت در بی‌ارادگی (سلطه دینی)، اسارت مقید به اراده بیگانه که نه بردگی **تن** بلکه بردگی **جان** است.

اما هدف رهائی ازاین ***اسارت خود خواسته*** کنونی (سلطه دینی) زنده نمودن فرهنگ قدیم ایران است که امروزبخشی از پایهﻯ **مردمسالاری** در دنیای مدرن امروز می‌باشد. به این گونه رهائی، *امانوئل کانت[[11]](#footnote-11)* "**روشنگری**" گوید.

فرهنگ قدیم ایران پیش از عهد **صفویه** دردوره **سبک خراسانی** دوباره زنده گشت، رنسانسی که سبب تعالی شعر، ادب و علم در ایران آن دوره نیز شد. کاری که نتیجه خصلت **تداوم ذاتی** این فرهنگ است. به این دلیل در فرهنگ ایران با پایه‌های "**داد و مهر**" **حقیقتی کیهانی** نهفته شده است. *حافظ* در قرن 14 ترسائیمی‌سراید :

 سال‌ها دل طلب جام جم از ما می‌کرد وآنچه خود داشت ز بیگانه تمنا می‌کرد

 گفتم این جام جهان بین به توکی داد حکیم گفت آن روز که این گنبد مینا می‌کرد

*حافظ* در این شعر تنها به **جان انسان** (جام جم) توجه ندارد که با"**تن** ماّدی" هم **ماهیت** نیست، بلکه تعجب از این دارد که ما آدمیان چرا سراغ **جان** را نه در **خود** بلکه از تن‌های بدون **جان** می‌گیریم، آن‌ها که سبک مغزند، آن‌ها که ما را به اسارت گرفته‌اند.

جالب در اینجا ارائهﻯ **دوآلیسم** جان و تن در سه قرن پیش از *رنه دکارت* در ایران است. تازه تعجب آورتر گفته *مولانا مولوی* و *سعدی* حدود یک قرن پیش از *حافظ* در این مورد است :

مولانا می‌سراید:

 تن زجان و جان ز تن مستور نیست لیک کس را دید جان دستور نیست

و سعدی می‌فرماید:

تن آدمی شریف است به جان آدمیت نه همین لباس زیباست نشان آدمیت

اگر آدمی به چشم است و دهان و گوش و بینی چه میان نقش دیوار و میان آدمیت

**دوآلیسمی** که چند قرن پیش از دوران **خردگرائی** فرنگی‌ها در اندیشهﻯ بزرگان ایرانی قاطعانه خانه کرده بود. پس پرسش *حافط* "سال‌ها دل طلب از جام جم از ما می‌کرد" بی معنی نیست. *مولوی* در بیتِ بالا، آن را در کلام "**دستورنیست**" برملا کرده است. زیرا او می‌گوید :

**عرفا و دانشمندان ایران** اجازه نداشتند از جان که با تولیداتش خودنمائی می‌کند سخن به میان آورند.

به زبانی دیگر آن‌ها اجازه نداشتند به **جان**، به **انسان**، به **سابژکتی** که ناظر برجهان است، کسی که به دنیا معنی می‌دهد، آن که جای زمین و خورشید را عوض می‌کند، فردی که همهﻯ جهان را به گرد عقل خویش به چرخش درمی‌آورد، شخصیتی که مخلوق نیست بلکه خود آفریننده است، مانند *رنه دکارت* نگاه کنند.

از این سخن پیداست که پایه‌های فرهنگ ایران یعنی "**داد و مهر**" انعکاس قوم و فرد است، چنانکه *اقبال لاهوتی می‌سراید* :

 فرد می‌گیرد ز ملت احترام ملت از افراد می‌یابد نظام

لذا **تداوم ذاتی** این فرهنگ در : **پیکرش** از قوم و هم **جانش** ز قوم

قرار دارد. اپوزیسیون ولایت فقیه که در متافیزیک غرق شده است نمی‌تواند این راز را آشکارا ببیند.

متأسفانه غالب ایرانیان کنونی هنوز ناآگاه به بن مایه فرهنگ خود و غافل از آن **شأن** و **منزلتی** هستند که می‌بایستی با توجه به*خردگرائی**رنه دکارت*به دست می‌آوردند**.** وگرنه آن‌ها تن به این استبداد دینی قرون وسطائی نمی‌دادند. استبدادی که نه دردین بلکه در ذهن‌های کوری است که با همه دانائی به علم و منطق هنوز **عدم اطمینان** در امور دنیائی را که یکی از اصول اساسی **پیشرفت** است در تعیّن دینی می‌جویند. تعّینی که در ضدیت با **پیشرفت** است.

عجب اینکه اگر دیروز **ترس** حاصل از این **عدم** **اطمینان** سبب ظهور **ادیان** در روی زمین گردید، امروزهمین **عدم اطمینانی** که در متن "**طور دیگری هم ممکن می‌باشد**" ، آنچه که **جلوهﻯ ممکن**‌هاست، به درستی مثبت تلّقی می‌شود. تحوّلی که نه تنها در جوامع مدرن تولید پیشرفت کرده بلکه افزون براین **طلسم استبداد دینی** را نیزشکسته است.

به ویژه باید توجه داشت تنها تجلّی آنچه **نه ضروری** و **نه ناممکن** است (نفی ضروری و نفی نا ممکن) می‌تواند واقعیت یابد. به غیر از این، بقیه، در زمرهﻯ ناممکن‌ها هستند.

این مطالب با مثالی از ایران دوران پهلوی و مذهب بیشتر برای خواننده روشن می‌شود.

*رضا شاه* به عنوان پادشاه، پادشاهی که توسطِ بزرگان آن روز مملکت توصیه و در مجلس نمایندگان انتخاب شده بود، معمولأ در وضع پریشان آن زمان مانند پیشینیان خود می‌بایستی برای گرفتن تصمیمی سیاسی با بزرگان کشور (آن‌ها که با تجربه و هوشمند و یا از پیشکسوتان بودند) مشورت می‌کرد تا به قول ریش سفیدان، بتواند بهترین راه ممکنه را برای اداره کشور برگزیند.

اما این مشورت نیز هنوز نمی‌توانست کافی باشد. زیرا غالبأ در نهایت **راه‌های بدیل ممکنه‌اﻯ** باقی می‌ماند که می‌بایستی کسی مسئولیت انتخاب یکی از این‌ها را به عهده بگیرد(**سوورن**، بالاترین مقام قدرت). در گذشته رسم براین بود که تصمیم گیرنده روش کاهشگری را بر می‌گزید. یعنی او می‌آمد برپایهﻯ شاخصی بهترین بدیل را انتخاب می‌نمود. از آنجا که این انتخاب شباهت زیادی به انتخاب "پروردگار" گیتی در امر "**کُن**" دارد کسی هم نمی‌آمد به این گونه کاهش‌گری ایراد بگیرد. این **شباهت** در جمله "**پادشاه سایه خداست**" قرن‌هاست که نمادین شده است.

اما به شهادت تاریخ شاخص فرآیند تصمیم گیری می‌توانست معیاری **دینی**، **اخلاقی**، **ارزشی اجتماعی**، **یک نهاد** و یا یک **هنجار** باشد. البته امروز در دوره **تجدد** دیگر به این گونه شاخص‌ها نیازی نیست. زیرا **ساختار جامعه** آنجا که لازم باشد خودش مستقیمأ این کار را می‌کند. اتفاقأ به دلیل بی توجهی روشنفکران ایرانی **ولایت فقیه** نه به **قصد** کنارگذاشتن شاخص‌های تصمیم گیری بلکه برای تحکیم **شاخص دینی** نهادینه شده است.

**نهادینه شدن نظام سیاسی مردمی،** از میان همهﻯ **ممکن‌های** سیاسی، یعنی **جلوهﻯ نظام‌های سیاسی**، "*کانتین جنسی*"، می‌تواند نه یک شبه بلکه طی یک **پیکار دائمی** و **مسیری تناوبی** با متجلّی شدن مفاهیم لازمهﻯ خود در اذهان عموی (نه روشنفکران) ممکن گردد. در جوّ **بیسوادی اجتماعی** کنونی ایران که هنوز فرصت هضم **تجدد آغازین دوران پادشاهان پهلوی** را نیافته است، گرفتن مفاهیم لازمهﻯ مردمسالاری از غرب تنها هنگامی مفید است که ابتدا با راهکار"**رفتار تقویت"** شده[[12]](#footnote-12) آهسته آهسته موجبات درک درست مفاهیم را فراهم ساخت و سپس نمادینه شدن **مردمسالاری** را با روش آزمون و اصلاح میّسر ساخت.

 اما *رضاشاه* با تجاربی که داشت فکر می‌کرد **کنار گذاشتن شاخص‌های تصمیم گیری** دوران **قاجاریه** بهترین روش است. این

شاخص های سه گانه عبارت بودند از :

1. رعایت "معیارهای دینی"

2. "حفظ حق مالکیت سنتی"

3. رعایت قدرت "ارباب و رعیتی" که در سطح کشور یکه تازی داشت.

اما تنها جسارت برای کنار گذاشتن این شاخص‌ها که عواقب آن خطرناک و نامعلوم بودند(تولید عدم اطمینان می‌کردند) کافی نیست بلکه همراه این جسارت هوشمندی و اعتماد به نفس نیز لازم می‌باشد. زیرا:

1. عدم رعایت معیارهای دینی در کار سیاسی: «تأئید سیاست نیازی به معیارهای دینی ندارد»است
2. رد حق مالکیت سنتی: به معنی «حق مالکیت به گونه دیگری هم می‌تواند ممکن باشد»است
3. رد قدرت ارباب و رعیتی می‌گوید : « سیاست بدون پذیرش قدرت ارباب و رعیتی نیز می‌تواند ممکن باشد»

به ویژه بنا بر آنچه در دیباچه آمد نکات ا، ب، ت همه "جلوه" ای از **مالکیت** و **سیاست** و از همه مهم‌تر، عدم دخالت دین یعنی **سکولاریتی** هستند.

پس *رضاشاه* بدون اینکه خود بداند، با رد شاخص تصمیم گیری دوران قاجاریه، سیاست را "جلوهﻯ ممکن‌ها" (کانتین جنسی) دانسته است. اما از آنجا که این ورودی ممکن‌های زیادی را شامل می‌شد (به دلیل سکون سیاسی برآمده از نبود افراد تحصیلکرده و صاحب رأی) هوشیاری وی می‌بایستی آن‌ها را مهار می‌کرد تا بتوان به طور منظم از میان انبوه "طوردیگری هم ممکن است" تک تک یکی را انتخاب و آن را در برنامه‌های آبادانی مملکت منظورنمود.

این کار را *رضاشاه* با آزمونی ویژه راه اندازی نمود که استقبال مردم نیز در **تصنیف** زیر آن وضعیت را تاریخی کرد :

ماشین مشتی ممدلی نه **بوق** داره و نه **صندلی**

تصنیفی که خود درعین شوخی زیرکانه شکاف اجتماعی میان **نو** و **کهنه**، یعنی **تجدد** و **سنت** را به رشتهﻯ سخن کشیده بود.

چه **بوق** و **صندلی** که برگردان مفاهیمی وارداتی به زبان فارسی هستند با **معنی** و **مضمونی** که دارند به راستی در هیچ رابطهﻯ اجتماعی کشورایران نمی‌توانستند به کار بروند( *لودویگ ویتگن اشتیان*)[[13]](#footnote-13).

از این گذشته مشتی ممدلی خرسوارهیچ گاه نمی‌توانست تصّور بکند "به گونهﻯ **دیگری هم**" می‌تواند مسافت میان منزل و حجرهﻯ خود را طی بکند. اما "*رضاشاه*" پیش از"مشتی ممدلی" خودش شاهد این ماجرا شده بود که غربیها چگونه با استفاده ازاتوموبیل، به جای حیوانات، سریع ترمی توانند از یک نقطه به نقطه دیگری مسافرت بکنند. بعبارت دیگر، مسافرت و یا حمل و نقل کالا می تواند بر خلاف آنچه تا به حال تصور می شد به "گونهﻯ دیگری هم ممکن بشود("***جلوه*** یا ***کانتین جنسی***").

ملاحظه می‌شود که *رضاشاه* با مفهوم **نیرو** نه در رابطه با کار *نیوتن* بلکه در رابطه با **بارکشی حیوانات اهلی** و تسهیلات آن آشنا بود. اما او همین کار بارکشی را به طور دیگری، به کرّات، در میان نظامیان انگلیسی با نام اتوموبیل نیز دیده بود.

پس *رضاخان* آن روزگار "دو برداشت" از واژه **نیرو**(وسیله‌ای برای امر حمل و نقل) در خود پیدا کرده بود. این دگرگونی درونی به وی می گفت : واقعیت (عامل تغییر حرکت) نام‌های متعددی دارد. مطلبی که تازگی ندارد(مانند **شیر** و یا حتی **آب** در ناودان و یا در دریا، یک نام در زبان‌های مختلف). زیرا نام‌ها همیشه یک علامت برای یک واقعیت هستند. انسان با هوشیاری خودش که تابع زمان و مکان است به طور تصادفی به آن واقعیت نام داده و در نتیجه این نام‌ها می‌توانند متفاوت باشند. اما این نامها که نباید **خود واقعیت** را عوض بکنند. آنجا که یک نام دواقعیت را نشان بدهند(مانند شیر در بیشه و یا شیر در کاسه) آن وقت آن طور که *ویتگن اشتین* می‌گوید مورد استعمال آن واژه (در فراز) معنی آن را روشن می‌کند. پس دشواری دوبرداشت از واژه **نیرو** (خواه نیروی نیوتنی و خواه نیروی مولکولی حاصل از سوختن یک گاز در موتور اتوموبیل در برابر نیروی عضلات حیوان) که در روان آدمی ایجاد می‌شود به نامهای مختلف نیرو مربوط نیست. بلکه به مسئلهﻯ **توانائی آفرینش** انسان بر می گردد وبه سادگی رفع نمی‌گردد.

زیرا قادر مطلق خداست و انسان در حدّ قدرت و توانائی بدنی خود می‌تواند از داده‌های طبیعت استفاده بکند. معذالک همین انسان نشان می‌دهد که خودش نیز می‌تواند **عضلات مصنوعی** بسازد. این برداشت یک برداشت جدیدی در برابر طبیعت است.

این توانائی انسان، دنیای داده شده‌ را (طبیعت) که تکیه گاه زندگانی بود و ادیان می‌توانستند عدم تعّین عالم زندگی را با آئین خود متعّین شوند، تبدیل به دنیائی می نماید که به دست انسان "طور دیگری هم می‌تواند" باشد.

درست این "عدم یقین" که تازگی دارد دو ریشه، یکی در **درک انسان** یعنی "**جان**" آدمی ودیگری در **پیچیدگی** جامعه، یکی در **فرد** و دیگری **اجتماع دارد**.

در ایران پس از دوران سبک خراسانی جامعه تنها در دوران سلطنت پهلوی است که پیچیده می‌شود. اما این پیچیدگی در ورودی جامعه که بعدها به تجدد معروف شد متظاهر می‌گردد. آنچه که خود نتیجهﻯ سال‌ها انباشته شدن امکانات زیاد و عدم ترتیبی است که در خیال اندک‌ها انباشته شده بود. این بی‌نظمی می‌بایستی مهار می‌شد (با فرآیند برگزیدن) تا ممکن‌ها بتوانند تجسم یابند، تا واقعی شوند.

این مهار به دست *رضاشاه* همان طور که گفته شد به وسیله یک **آزمون** صورت گرفت. یعنی *رضاشاه* می‌آید نیروی طبیعی حیوانات و تسهیلات لازم آن را چون گاری، درشکه، کاروانسرا و ...... با نیروی احتراقی حاصل در موتور یک اتوموبیل و تسهیلات مربوطه‌اش جانشین می‌کند. به این شکل او نیروی ممکنه دیگری را که تا به حال کسی در کشور نمی‌شناخت وارد زندگی روزانه مردم می‌نماید. البته کاشف چنین نیروئی حدود یک قرن پیش از *رضا شاه* فرنگی‌ها بودند که با تأمل در کارماشین بخار واژه نیرو را که عامل شتاب است در افق ممکن‌ها شفاف ساختند. یعنی :

واژهﻯ **نیرو** علامتی برای یک چیز **معّینی** نیست. بلکه نشانهﻯ کلاسه‌ای از بدیل‌های ممکنه می‌باشد. کوتاه، **نیرو** "نامعیّن" است. بدیل‌های ممکنه متعدد دارد.بعبارتی دیگر واژه نیرو **تجلّی** یک تنوع است.

بنابراین *رضاشاه* نیز مانند فرنگی‌ها با آزمون خود که انتقال **ممکن** به دنیای **واقعی** است نه تنها دنیای **واقعی** را گسترش داد، بلکه **مشاغل اجتماعی جدیدی را** نیز درکشور تولید نمود. این مشاغل ناشناخته، خودشان گونه‌ای زبدگی نوین، لازم داشتند.

به چنین عملی در فرنگ "فورمول جلوه" گویند که خود پاسخی به ادعای "**طوردیگری هم می‌تواند باشد**" است. پس به واقع کلام "**آزمون**" به معنی **گزینشی ازمیان ممکن‌ها** ست. به بیان دیگری :

«انسان در برابر **دو دنیا** قرار دارد. یکی **دنیای واقعی** و دیگری **دنیای ممکن‌ها**، آن‌هائی که می‌توانند واقعی بشوند». یعنی :

«هرگاه هوشیاری انسان **ممکنی** را **واقعی** نماید دنیای حقیقی را نیز گسترش می‌دهد».

*رضاشاه* برای استفاده از اتوموبیل در کار حمل و نقل (مقصودی اجتماعی) می‌بایستی تشکیلات وسیعی را به وجود می‌آورد. این تشکیلات عبارت بودند از اداره شهرداری (برای ایجاد خیابان‌های لازم، چراغ‌های راهنمائی، خطوط لازم برای اتوبوسرانی، مسئله تصدیق رانندگی، .............)، توسعه وزارت راه (برای راه سازی، پُل سازی، تونل سازی ...........)، توسعه شهربانی با اداره راهنمائی و رانندگی، توسعه ارتش با بخش ژاندامری برای حفظ راه‌ها و تأمین جان مسافرین، توسعه وزارت مالیه درباره گمرک واردات اتوموبیل و قطعات آن، ایجاد مراکز خدماتی برای تعمیرات و معاینه اتوموبیل در تمام کشور به وسیله بخش خصوصی، تهیه قانون عبور و مرور و یا خرید و فروش اتوموبیل ......... این‌ها همه مشتی نمونه از یک خروارند که برای رفاه و راحتی مردم و نه رفاه یک شخص به وجود آمده بودند.

به نظر می‌رسد که این واژه با مسئلهﻯ **پیچیدگی** جامعه رابطه دارد. زیرا هرچه جامعه پیچیده‌تر می‌شود، مفاهیم عام آن نیز[[14]](#footnote-14) فزونی می‌یابد. این فزونی سبب می‌شود تا امکانات بیشتری قابل مشاهده بشوند. زیرا اگر به یک جامعهﻯ بسیار ابتدائی نگاه کنید که در آن هنوز آتش کشف نشده باشد، آن روزی که آتش ابزاری می‌شود، در جامعه پیچیدگی به وجود می‌آید. زیرا آتش به صورت یک نیاز همگانی درمی‌آید. نیازی که دگرگونی بزرگی را همراه خود به ارمغان می‌آورد. چه از این پس می‌توان غذای گرم نیز تهیه کرد. به عبارت دیگر تنوعِ عجیبی که در غذا خوردن و غذا تهیه کردن به وجود می‌آید به همگان می‌آموزد که "غذا" را می‌توان طور دیگری هم تهیه نمود".

ایجاد این آگاهی در **جان آدمی[[15]](#footnote-15)** یعنی دستگاه **هوشیاری انسان** صورت می‌گیرد. **حافظ** شیراز در دوران سبک خراسانی جریان کارآگاهی را در غزلی زیبا ارائه داده که شاه بیت آن چنین است:

**حسن روی تو** به یک **جلوه** که در آینه کرد این همه نقش در آئینه اوهام افتاد (حافظ)

تعجب اینکه مولانا مولوی پیش از *حافظ* (در دیوان شمس غزل 781) کامل‌تر می‌سراید :

من **گمانم** تو **عیان** پیش تو من محو به هم چون **عیان** جلوه کند **چهره گمان** برخیزد

امروز می‌دانیم که در این "**جام جهان نمای جمشید**"، یعنی ***جان***، یعنی ***هوشیاری*** تنها آنچه که **عیان** است نقش نمی‌بندد. بلکه همراه این نقش که **نقشی قابل رؤیت**[[16]](#footnote-16) است زمینه‌ای نیز وجود دارد که در لحظهﻯ دید در دایره فهم قرار ندارد. به این دلیل این بخش، یعنی **نقش غایب**[[17]](#footnote-17) که اتفاقأ نه تنها ریشهﻯ **بینش** یا درک **شهودی** است، بلکه غالبأ ممکن‌ها را نیز در بر دارد، آن‌هائی که به قول حافظ شیراز در**اوهام** می‌افتند.

پس برپایه فرهنگ ایران و توجه به نظر "ادمومد هوسرل" [[18]](#footnote-18) که دنیای معانی را غیر وابسته به **سابژکت** تشخیص داد، واژهﻯ "***جلوه***" برگردان شایسته‌اﻯ برای "***کانتین جنسی***"است.

با این گزینش اکنون معلوم می‌شود هر **کلام عامی** و یا هر **روندی** در دنیای واقعی در *هوشیاری* آدمی جلوه‌ای از ممکن‌ها را به گمان می‌آورد. این سخن دو مطلب را یادآور می‌شود. یکی اینکه در برابر دنیای **واقعی** دنیای دیگری به نام دنیای **ممکن‌ها** نیز قرار دارد و دومّ اینکه انسان در طول زندگی خود مدام **ممکن‌ها** را به **واقعی‌ها** تبدیل می‌کند. کاری که به معنی بزرگ شدن **دنیای واقعی** است. این بزرگ شدن را **پیشرفت** گویند. مفهومی که نه تنها با **تمدن** رابطهﻯ مستقیم دارد بلکه زبان آدمی را نیز **غنی می سازد** تا الگوی **پیشرفت** بشود.

ملاحظه می‌فرمائید این وسواس در تحلیل مفاهیم در ذات فیزیک و در نتیجه فیزیکدانان است. **رنه دکارت** در تحلیل الفاظ لاتینی Res Extensa and Rea Cogitans فلسفه دوآلیسم ***تن*** و ***جان*** ***کارتزی*** خود را بنا می‌کند. بسیاری از فیزیکدانان با تحلیل مفاهیم فیزیکی به تکوین فیزیک کلاسیک کمک کرده‌اند.

البته تمام این کوشش‌ها نشان می‌دهند علم **فیزیک** زمینه‌ای برای **انسان شناسی**[[19]](#footnote-19)است.به عبارت دیگرفیزیکدانان ایرانی مانند همهﻯ فیزیکدانان جهان ملزم به حفظ **جان** هر کسی هستند. **وگرنه** آنچه یاد گرفته‌اند تنها هفتاد من کاغذ بیشتر نیست. زیرا غرض از پیدا شدن **علم فیزیک** شناختهمین **جان** است که*مولوی*اجازه ندارددر باره آنچیزی بگوید.

متأسفانه همین اجازه نداشتن، سبب ایجاد مصیبت غیر قابل تحمّل درایران و یا آنچه در افغانستان در شُرف تکوین است می‌باشد. این چهره‌های پر از تنفر و کینه با چشمانی که از شّدت خشم و شهوت زور از حدقه بیرون زده چیزی جز خون و تخریب و اسارت و اهانت و ترور بی حدّ نمی‌تواند بخواهد. مطالباتی که جریان جلوهﻯ ممکن‌ها را مسدود و با آن تجلّی "طوردیگری هم ممکن می‌باشد" را به زیر پردهﻯ لاابالی‌گری می‌برد، تا فهم و شعور مردم فزونی نیابد که دریابند هرکلامی، هرمفهومی تنها یک اشاره به ***واقعیتی*** بیش نیست که خود جنبه‌های بسیاری دارد. در این مورد به سخن *مولانا مولوی* توجه کنید :

چارکس را داد مردی یک درم آن یکی گفت آن به انگوری دهم

آن یکی دیگر عرب بد گفت لا من عنب خواهم نه انگور ای دغا

 آن یکی ترکی بد و گفت این بنم من نمی ‌خواهم عنب خواهم ازم

 آن یکی رومی بگفت این قیل را ترک کن خواهیم استافیل را

ازاین‌رو مادامی‌که انسان نتواند به جنبه‌های دیگری از این واقعیات برسد نابیناست، درمقامی نیست که بتواند دنیای واقعیات را وسعت بخشد. به زبانی دیگر چنین انسانی خود را از رفاه و آسایش و امنیتی که واقعیات زندگی هستند محروم می‌کند.

به یاد بیآوریم دیروز يعنی چند دههﻯ پیش، در دوران مشروطهﻯ سلطنت اسلامیست‌هائی که در ایران نغمهﻯ "مارکسیست‌های اسلامی" را از بر می‌کردند هنگامی که به قدرت رسیدند مدل *"* ***آلت هوسر***"[[20]](#footnote-20) را در مملکت پیاده کردند. مدلی که درخود جائی برای آسایش، آرامش و امنیت ندارد. امروز نیز همپالکی‌های آن‌ها می‌روند تا در **افغانستان** همین مدل را پیاده کنند.

دربارهﻯ این مدل که که با گفتمان‌ (روضه) مدام **فرد** یعنی **سابژکت** را نابود می‌کند تا **سلطهﻯ حاکمیت** را استوار تر سازد به تفصیل سخن خواهد رفت. به ویژه رابطه **قدرت** و **گفتمان** در **ولایت فقیه** بررسی خواهد شد تا بتوان در مورد تعویض آن چاره جوئی کرد.

البته نباید فراموش کرد که **ترروریسم** امروزی در جهان **پیآمد** **عمل برژینسیکی** در سال 1979 در افغانستان است که شوروی را به تله "**جهاد اسلامی**" با نام طوفان[[21]](#footnote-21) انداخت.

مسئلهﻯ **عمل** و **پیآمد** آن تفسیر دیگری از "**جلوه**" یا "**کانتین جنسی**" است که به آن "**جلوه دوبل**"[[22]](#footnote-22) گویند. مسئله ایکه روزانه مدام با آن همه روبرور می شوند.

متأسفانه افغانستان تنها کشوری است که تا کنون از تخریب فرهنگی اسلام مصون مانده است. به این دلیل نیز این پهنه تنها کشوری است که هنوز درآن جا بناهای تاریخی و قصرها، قبور پادشاهان و مردان بزرگ ایران قدیم پا برجاست. به عبارت دیگر افغانستان نماد یا سمبُل قوم و فرهنگ ایرانی است. تخریب این کشور نه تنها آسیب رسانی به فرهنگ و تمدّن اقوام ایرانی است بلکه به راستی به منزله از بین بردن ریشهﻯ بشریت درجهان می‌باشد.

ملاحظه می‌فرمائید که در روی زمین دو عالم وجود دارد، یکی **عالم جهل**، عالمی که در آن انسان بی ارزش، نا بالغ و نیازمند رهبری و تربیت به خاطرعادت به پیروی از اراده‌ای غیر از خود است و دوّم **عالم تجدد** (پیشرفته) که در آن تنها انسانیت مطرح نیست، بلکه ارزش این انسان در متن "**انسان شناسی**" نه به حرف بلکه در تمام **سطوح علمی**، از همه بیشتر در **فیزیک** مورد بررسی و اصالت هستهﻯ آن یعنی "**جان**" مورد پژوهش می باشد تا جایگاه آدمی در جهان مشخص گردد.

امروز پس از گذشت یک قرن، درهر گوشه‌ای از ایران، ردپای اقدامات *رضاشاه* و *محمدّرضاشاه* که ممکن های

بسیاری را به واقعیت مبدل ساختند، آنچه که خودش برآمده از ***دوالیسم*** **سنت - تجدد** است، دل هر بیننده‌ای را با شگفتی تحسین آمیزی به لرزه درمی‌آورد.

دراین دوآلیسم، **قطب سنت** به معنی آنچه که به **یقین معلوم** است در برابر **قطب تجدد** قرا دارد که خود خبر ازهمهﻯ آن‌هائی دارد که "طور دیگری هم ممکن می باشند"، آن‌هائی که **معّین نیستند**.

ملاحظه می‌شود این دوقطب لازم و ملزوم هم هستند. **بدون سنت** هوشیاری انسان نمی‌تواند **ممکن‌ها** را ببیند. یعنی **سنت** زمینه‌ای در تشخیص **ممکن‌هاست**. از سوی دیگر آدمی از زمان شیرخوارگی خود ندانسته به "عدم قطعیت" دنیای واقعی مطمئن است. وگرنه نمی‌توانست به جای پستان مادر پستانک و یا شیر گاو را با پستانک بمکد. از این رو **جان آدمی** (ذهن یا من) همیشه **ممکن‌ها** را می‌جوید تا به آن‌ها **واقعیت** بخشد. آنچه می‌تواند درکلام "**کاربرد**"[[23]](#footnote-23) خلاصه شود.

درست به این دلیل نیز زندگی (فردی) چیزی جز " تولید کاربرد" نیست. کاربردی که آدمی را برای رسیدن به آن کوشا می‌کند. اما هر کاربردی خودش یک ایده است. متأسفانه بنابر شواهد بسیاری دیده می‌شود افراد و یا گروه‌هائی برای حفظ یک ایده یا حفظ مقدساتی جان خود و یا وجود ملّتی را به خطر می‌اندازند. انقلاب اسلامی 57 و یا جنگ‌های خونین ایران و عرب، ایران و چین و یا ایران و روسیه یا ترور کسروی، هژیر، رزم آرا ...... همه در تأئید این نظرند. نظری که تعجب آوراست.

زیرا هر انسان عاقلی از خود می‌پرسد چرا حفظ یک **ایده** یا **کاربردی** (جنگ‌های صلیبی، جهاد، توسعه مارکسیسم یا فاشیسم و مائوئیسم، مارکسیسم اسلامی، اسلام سیاسی) نسبت به **جان آدمی** ارزش بیشتری دارد؟

فردوسی می‌گوید :

همه سربسر تن به کشتن دهیم بـه از آنکه کشـور به دشمن دهـیم

در اینجا فردوسی قاطعانه به **کشور** ارزشی بیشتر در برابر **جان** می‌دهد. پس نباید از کنار چنین پرسشی به سادگی گذشت. به ویژه که دستگاه دادگستری کشور نیز در برابر ترورهای اسلام سیاسی دوران محمّد رضاشاه قانونی جز حوصله نداشت.

این دشواری که امروز حادتر از دیروز شده است به مسئلهﻯ فرهنگ برمی‌گردد. چیزی که براثر شتابزدگی دگرگونی‌ها در کشورهای عقب مانده از تمدّن جهانی دشواری "**همزمانی غیر همزمان‌ها**" را به وجود آورده است. مطلبی که از همه بیشتر فرهنگ و اقتصاد این کشورها را در ناهمآهنگی و نا بسامانی شدید فرو برده است. به این مسئله می‌بایستی توجه کرد و راه حلّ آن نیز یافت.

تازه جالب اینجاست که تحقّق هر **کاربردی** (ایده‌ای) نیاز به **تشکیلات** دارد. بنابر این جنگ و ترور و آدم‌سوزی نیز تشکیلات می‌خواهد. تشکیلاتی که نام‌های معروفی نیز دارند. *هیتلر* به این تشکیلات، صرفنظر از تشکیلات ارتش و ضد جاسوسی، ***هولوکهآوس***، *SS* و *SA* می گفت. در حالی که *استالین* تشکیلات "*گولاک*"[[24]](#footnote-24) را مرکز شکنجه و کشتن مخالفین خود کرده بود. در ایران *کمیته‌های انقلاب، بسیج، پاسداران، زندان‌های مخوف* نظیر زندان اوین، زندان گوهردشت و زندان کهریزک نشانهﻯ وحشیگری‌های رژیمی است که روحانیت اسلامی در ایران برپا کرده است. تشکیلاتی که به زور شکنجه و توبه نویسی آدمک سازی به راه انداخته است. چنین تشکیلاتی برخلاف *تشکیلات نازی*‌ها تنها نه یک " *آیشمن*" و یا نه یک "*هولوکهآوس*" بلکه ده‌ها *خلخالی* ***و*** حصار ***"****بی قانونی"* وآدم‌های ***"****لخت و عور*"(به معنی بی جان) دارد. کارهائی که برخلاف *صحیفه* و در نتیجه غیراسلامی است.

اما در برابر این حکومت غیراسلامی وحشی وحشی که حتی ***سنت*** را هم نمی‌شناسد (*صحیفه* در مدینه که در واقع میثاق صلح با همهﻯ مذاهب و اقوام است) نظام مشروطه سلطنت با همهﻯ نواقص کاری که داشت به دنبال "***ایران طور دیگری هم می تواند باشد***" بود. در حالی که امروز همین اوپوزیسیون کذائی بیرون از کشور هیچ وقت به این فکر نیافتاده که مقابله در برابر ولایت فقیه را "طور دیگری شکل بدهد" و یا مردم به این فکر نیافتاده‌اند که "دین به گونهﻯ دیگری هم ممکن است که باشد"!

 ادامه دارد

 ن. واحدی - 25 اوت 2021 مونیخ

1. Mensch-Roboter-Kollaboration (MRK), Industrie 4.0 [↑](#footnote-ref-1)
2. Contingency [↑](#footnote-ref-2)
3. Complexity [↑](#footnote-ref-3)
4. Conflict [↑](#footnote-ref-4)
5. Paradoxien [↑](#footnote-ref-5)
6. Sinn Germany, Sense English [↑](#footnote-ref-6)
7. Thomas Hyde : Historia religionis veterum Persarum, Oxford 1700, Kap. 9. [↑](#footnote-ref-7)
8. Gottfried Wilhelm Leibniz [↑](#footnote-ref-8)
9. Theodizee [↑](#footnote-ref-9)
10. association cortex [↑](#footnote-ref-10)
11. I. Kant : Was ist Aufklärung, VR 1994Göttingen, S.55 [↑](#footnote-ref-11)
12. Behavior conditioning [↑](#footnote-ref-12)
13. See Ludwig Wittgenstein: Philosophische Untersuchungen. Kritisch-genetische Edition. Herausgegeben von Joachim Schulte. Wissenschaftliche Buchgesellschaft. Frankfurt 2001, §23 [↑](#footnote-ref-13)
14. generalization [↑](#footnote-ref-14)
15. Consciousness [↑](#footnote-ref-15)
16. presentation [↑](#footnote-ref-16)
17. N. Luhmann, Funktion der Religion, Suhrkamp1982, S. 22, 185 [↑](#footnote-ref-17)
18. E. Husserl [↑](#footnote-ref-18)
19. Anthropology [↑](#footnote-ref-19)
20. Luis Althusser : Für Marx, Frankfurt 1968, Marxisismus und Ideologie, Berlin, 1973, S. 111-172 [↑](#footnote-ref-20)
21. Cyclone [↑](#footnote-ref-21)
22. Double Contingency [↑](#footnote-ref-22)
23. Sinn, Sense [↑](#footnote-ref-23)
24. Gulak [↑](#footnote-ref-24)